

بیش از صد  
سال سیطره  
صورت‌بندی  
شبه‌مدرنیته بر  
ایران بر مردمان این  
سرزمین آشکار کرده  
بود که شبه‌مدرنیته  
ایرانی ناکارآمد و  
معلول است و  
چشم‌اندازی جز  
بن‌بست ندارد و  
اسقلال ایران و  
ایرانی را از بین برده  
است، عدالت را  
به یک رویا و آرزو  
بدل کرده و راه را  
بر هرگونه حضور  
مؤثر و نهادینه‌اراده  
مردمی در عرصه  
سیاسی بسته  
است.

نیز حکمت ذوقی شهودی و عاشقانه‌معنوی شعر فارسی، کاملاً منحصر به فرد و در جهان  
بی‌نظیر بوده است.

در ذیل عالم ایرانی اسلامی، دوره‌هایی درخشان از جلوه‌های شکوهمند تمدنی  
و اقتدار و توانمندی سیاسی بروز و عینیت یافته بود. همچنین اقتدار و استقلال  
مردمان این سرزمین در پیوند با وجوه و آموزه‌های معنوی، اخلاقی و دینی فعلیت  
پیدا کرده بود و نوعی صورت‌بندی خاص هویتی که موافق و سازگار با سرشت  
این مردمان و برآمده از تاریخ آن بود و در عین حال از جهاتی و تا حدودی از انوار  
هدایت قدسی و وحیانی نیز بهره‌مند می‌شد، تقرر یافته بود.

با پدیداری صورت‌بندی شبه‌مدرنیته و غلبه تدریجی آن، هویت، استقلال،  
عزت، معیشت، دین، معنویت و همه وجوه وجودی مردمان و تاریخ این  
سرزمین مورد هجوم قرار گرفت و وضع ایران و ایرانیان رو به پریشانی گذاشت.  
شبه‌مدرنیته به تدریج استقلال ایران و ایرانیان را از بین برد و ایران را به یک کشور  
پیرامونی در مجموعه نظام سلطه جهانی تبدیل کرد. صورت‌بندی شبه‌مدرنیته  
ایرانی، ره‌آوردی جز تشدید فاصله طبقاتی و فقر و غلبه پول‌سالاری و تورم‌های  
افسارگسیخته و تضعیف سیستماتیک کشاورزی و نابودی صناعت بومی و  
وابسته کردن معاش مردم به کالاهای وارداتی از خارج و به مسکنت افکندن  
زندگی این مردمان حاصل دیگری نداشت. در واقع این تجددمآبی ناقص، دین  
و معنویت و وجوه معنوی اخلاق ساکنان این سرزمین را نیز مورد تهاجم قرار  
داد و به تدریج نوعی از خودبیگانگی فرهنگی و بحران هویتی و ازهم‌گسیختگی  
اجتماعی به وجود آورد.

روند امور ذیل سیطره شبه‌مدرنیته ایرانی به گونه‌ای گذشت که ایرانیان دریافتند  
در عالم تجددمآبی‌ای که بدان گرفتار آمده‌اند، استقلالشان را از دست داده  
و وابسته شده‌اند و هویت دینی و وجوه معنوی شخصیت تاریخی شان مورد  
هجوم قرار گرفته و در حال از بین رفتن است. آن‌ها دریافتند ظلم فراگیر و  
سیستماتیک سرمایه‌دارانه - سکولاریستی بر آنان حاکم شده است و اگرچه  
در حرف و در قانون اساسی برآمده از ایدئولوژی لیبرال - دموکراتیک حاکم بر  
«مشروطه»، از حق «حاکمیت ملت» سخن گفته شده بود، در واقعیت عینی و  
ساری و جاری، هیچ مجرا و ملجأ و امکان و فرصتی برای عینیت یافتن اراده  
مردمی در عرصه سیاسی وجود ندارد. عرصه سیاسی سکولاریستی ایران در  
دوران سیطره شبه‌مدرنیته (تا پیش از انقلاب) یکسره از حضور اراده مردمی و آنچه  
جمهوریت می‌نامیم، تهی شده بود.

بیش از صد سال سیطره صورت‌بندی شبه‌مدرنیته بر ایران بر مردمان این  
سرزمین آشکار کرده بود که شبه‌مدرنیته ایرانی ناکارآمد و معلول است و  
چشم‌اندازی جز بن‌بست ندارد و استقلال ایران و ایرانی را از بین برده است،  
عدالت را به یک رویا و آرزو بدل کرده و راه را بر هرگونه حضور مؤثر و نهادینه‌اراده